

صدای آشنا دانه مردم را بر خود تا صبح بیدارند و شبکه هوا روشن شد تا پدید نیکرود هنوز بعضی شهناوز به پایان نرسیده نادر رسیده و اولز داد ، - هر که هستی ریش یا ا - از پشت سنگین سیاهی دو نفر پیدا شد که در تاریکی پهنی شان آن ها که دور سر پیچیده بودند بنظر میرسید و آن یکی که جلو تر بود میگفت - مگر نادر سردار تازگی تازیانه دار اردو شده است ا - نادر که صدارا شنید ، حیرت و تعجب گفت ، - به بریم علی قسم که این صفا از شاهان است ، صعب یوز باشی مشبهه کجا ، اینجا کجا ، پیدا هوشم از سر میرد ، این را گفت و در حالیکه از اسب پیاده میشد در روستائی مذکوره که شهناوز افروخت چشمش به شخصی افتاد تا قبای بلند و عمامه و ریش جو کتف که قیانه ملای دهکده را داشت و تا میخواست چیزی بگوید آن شخص باخته گفت ، -

گویا از ریش من دایریش شدی ؟

چه کنم ، روز کارورش ما را عم در آورد ، نادر یوز بلژی رفیه را بدرستی شناخت و با محبت سرشار پیش رفته برسد ، - شاه جان کجا بودی ؟ سردار دوی اوزبک ، کی اینجا رفتی و چرا رفتی ؟ - همین امشب آنجا رفتم در پس از ساختن توقف برای سوار مقداری آذوقه که نذر مجاهدین اوزبک شده است باز گفتم - نادر مطلب را در بافته گفت ، پس معلوم می شود شما همه جا نشت سر ما را داشته اید راستی آن آشیخ دیگر کیست ؟ - یوز باشی آهسته با استعداد ، - آن آشیخ خوش (ملای زن) آینه بو است که از مرحوم عمور (بدر زنت) سر شجاعت یای حکمی ندارد - نادر با لهجه ای که بر از تمسین و آفرین بود برسد ، - خوب در اردوی گر از آن چه خبر بود یوز باشی گفت ، گرازان خیر یافته اند که یک دسته ساه ها رو سرخس رفته تا کنار هر رود را سد کنند نیست که پنجهزار حورار ، اسرا و اموال غارتی فرستادند حکم آنها را به محل امنی رسانند و چون ببینند که ساه دسته های ساه را برای جمع آذوقه اعطاف فرستاده اید هزار نفر سوار دیگر هم مأمور جمع آوری آذوقه کردند و امشب را در دستهای شویش و اضطراب میکنند . نادر گویا از سفنان یوز باشی احساس سر رسی میکرد

زیرا گفت ، — جدا قسم تمام آنچه را که گفتی من از پیش در نظر داشتم اما امسوس که به سواره و پیاده خودم مطمئن بودم که در خیاب من او عهدش دشمن بر آید — یور ناشی خیال نادر را دریافته گفت ، مرز بد حق تا تو است و می وجود خودت از آن مردم انتظار خدمت درسی نباید داشته باشی ولیکن آسوده باش که عنایت امام نامن صابن که شامل حال تو است زیرا همانطوریکه گفتم احوال بدون احترام شاه و صطر انداختن افراد اردو بیجا مطلوب نباید شد خاطر دشمن از اخباری که ما موالیا فرستاده و خودمان نیز بدیم بریشان گفته از قوه اصلی آنها بدست خودشان ملک به کاست گشت .

نادر صحبت کنان به راهی پوز ناشی و دیگران رو به اردو روانه شد و چون به جاتر خودش رسید خوانکاه و خیمه مخصوصی برای آن دو زن مفرد داشت و خوشن آسوده بر مسر اقتاده بجواب رفت .



بامدادان پس از بار صبح اردوی قریاش از قریه عبور آباد روانه شده اول آفتاب به قه ماهوری رسید که در صرف فراوان اوریک خود ادر که در صفوف پیشین سپاه بود فلندی بشه آیرا در سمت چپ نظر آورده به آصاب تاخت و از آنطرف هم خان اوزلیک لشکریاش را رو به پیش رانده صفوف خود را انضمام داد و خوب هر دو ساه روی روی هم قرار گرفتند معلوم شد حصه نادر از رجوع خندی بشه عرضش آن بوده است که شماع شورشید مقابل وی باشد ویرا در نقطه ای که اردوی قریاش برمان نادر اختیار کرد آفتاب به شاه راست قشون میثامت . خانوار ملک که ارزش قندار و شوش شاه او را برسان خاطر ساخته بود برای حصول هیچ و علقر مهر جان داشت که بی عمل قرمان محوم نهد . از آسو نادر برای ساهش عطلی حضرتده گفت راجد ها اس حکم برای ما در حکم مدافعه از امسوس است صحرا و خواهران برای هم امسکون ما دلغای ارواب و درنگان کیر دست ناسمان ر داشه از ملای اسارت اوریک صدا پناه مهر — و به مردانگی سادها می کند . آن تحت ویرانگ آ آن خانه

های بهم رسیده ، آن تهرمت های خاکستر شده و آن زخمی های بیه چانی که شا در هر جام این دشت مکرر دیده این اثر مستحکامی و وحشیگری همین ساغ موذی است که آنها را بر چشم شما صمد کشیده در صدد حمله اند. اینک لطف الهی و مند سعاده معصوم بیح انجام را در کف شما گنجاوده اسرای قزلباش ما دیده امیلوار شجاعت شما را در دور نگرانند :

صوبت اورنگ با هفت دور معوم آورده یعنی داشتند قزلباش هزار آن حالت دل خود را بخواند حالت اما در خلاف آن تصور نادبواری که پیلدش شهامت و مردانگی بود دور در آمده. سبک طرفش بهتری سخت بود که زریعا ، اسبابه آسی سنگاره شد زیرا هر دو لشکر دست و گریبان بودند و تا سه ساعت این حالت ادامه یافت و عبور میرفت دفاعه کاردار بطول اصنامه و لیکن پدر هاجاورد که ما مرین شود بدسه های مسلح فرمان میدهد و اصمیساحت خان اورنگ را که در علم ایسانه بود ، طر در آورده رو نوی شناخت و در سردار بهم در افتاده پس از چند دقیقه کنسکش و کوشش تبرزن اندر شانتان را ترهد شکست و ششیر اراهم برافز اندر همدار را اردا در انداخت و محبتتی ، جانگی سرخان را برده درواک میرد بر افراشت و افغان قزلباش دشمن را حاد از ما در آورد که معهور است تهرار سوار اورنگ در آن میدان کشته شد و آنچه از آن طایفه در غره ها بی آذوقه رفته بودند بلاوقه معجزار سواری که ۱-۱ و امان را ساحل هری بود میرد دست مرده دهات تا بود گفته

نیده شفقیم — لیبچه مگرو فریب

والی معرون شهید موسوم ، حاجی است خان را ما آنها که او دم که ، اهالی نزل تا در طرد هرای شود و معائن کرد - در دربار استغیان مش از ورود حاجی سبک خاب انبار گوناگون زاجج مرمان رسیده بود که طالبانوس روش سائنس اجوائ ورت نشووش استغان مسد در اسی تکلیب که نامورین منیه مشهد میبوشند از اهالی معرول طرفدار می شده و تزییمی حق را ، اهالی مشهد داده بیکر بکی را ، حسن خدمت سوده و داند - از جرح مشهد هم مر اسلات جنوائی بر رسد و نویسنده این مر اسلات آنگه ، در بار شاه شاهی معری

میشد فقط بدلیل مسببت و حسن ضبدي که روی کافه خرما مبادت نمود و
 مبادت بر ذکی حاصل کرده بود و با آنکه حی ندر و خاکش را نمی پس شاخت
 و روی و پوستی را هیچ مرد اصليها نمی ندیده بود و نشان در پس کلم از
 - نوزاد کرده و مدار ، اورا به آن (صوفی صوفی صسر) (ناک طبر -
 درویش خلیل) خطاب میکردند و جمع آنست که طرفین حی نیز همسویان گازی
 بر ستای خود بر منته شده بودند از آن آنگه به یکی از کهدایان مستان
 موسوم به ملک محمود میسای بود و لقب (ملک) همس طوابع مستان
 مدار هادی و مسوولی است و رئیس هر ایچه یا تیره را در همس عهد ما
 بر ملک محمود در زمانی که سستی دربار شاه سلطان حسن نابع گداخی
 و جری سردان و رفراب زدند بود و سرار بلوح ك خانه از روار حد
 را عارت مسخره کار واپان را به اسارت ، شد که در حمله اسرا يك شاهزاده
 خانه از سینه سپهتازان جوری هندوس بود و چون ح ساح گشت سرداران
 و مدکان سستان را طبع سوار و اموال ساهزاده تمام هرنك كرد و از
 مان گمانه به نفس سردان شاه به کي مان محمود بود که در سپهای امیدی
 همه ای هفت بیخاره سوار وارد مان اوت شده از حد بازه ندر خود
 کث ساخت و اتفاق در حالی با نوزاد مصادف گشت ، سرداران سیاسی
 و ساگردان بهی از چیز جاب آن را برشان ظاهر شده بود و بدست
 همه شاکری هراس آفرید ، خود را در دربار لوح میدانند که طایفه
 شاکری علاوه بر اموال و اسرا شود آنها را نیز گرمه از پیر و جوان
 کف سه سوار شکستی کرده در مسقط به تبار ازوای که کارخان خرید
 و فروش رده است می فروخته و جان هر بود رد آب را بر زمین های
 دهر شکی که قرار به دور ایزه در غربا ندا شده حل کرده دیر آریانه و
 در سوب دشوار ن مدان مکناید - این مطلب را حاسی هادر
 مصر و قبط به شده ردد و مکلفه حصی از مردگان بلوح که دوکسی
 رانان - - - - - گو بوده اند در خاک عطایی به حاکم ندر شاه مرده
 - - - - - آب را خوب مدار وده اند جناب کرده اسد بیجه این شهرت
 ه و د - - - - - را در سواحل ایران همیشه در نظر می گرفته اند

اگر قصد خریداری فلان و گیسر داشته باشند دستگیر شوند و آنها هم فقط
شهر سقط را در داخل آنجا مرکز معامله برده مفروداشه فلان و گیسر را
پوسیده سوداگران عرب بچسب می آورده و عرب ها در ساحل این طرف
ها با طایفه شاکردی که در شراب و بوی می خوردند سازش کرده اسرائی
را که آن طایفه را در می می گویند اعراب می خریدند .

الحمله در دوازده لوح در حالیکه از معانی شاکردی میگویند ما ملک محمود
رو برو در آمده پس از مشاوره مجبوری صرفه نمودن بدان دیدند که باوی
سازند ، علاوه بر اعراب شاکردی و غلامی ترکی و سر به دنیای تازه
(امریکا) دوحار شود و قتیکه ملک محمود به تعقیب مظهر خود در سیدان
مارکت می برسد و سه رب هندی و هند را من قاطع و شر با نارهانی
عسکی همراه دست و ملاء به تمام ن لوح در د چهاره حوا را نقت قسم وارد
خدمت وی شده بودند حوی و روس و ترکی غای و ام با فکر و عرب
و سناست کشندا ممانه امی شخص رد مورخان مشهور است . مشارائمه انکو
می دانست که هرگاه نوحه مقامات روسی مطکمی را در این موقع طلب کند
کردنکسان دیگر لغه را از حاکم وی خواهد بود لهذا سفیرانده حاکم را
خواهی خواهی ، وقت از و آج خود در آورده است ، اما برای حریفی حیح سر داده
مرحس کرد و با این معنی و شاه اخبار بود که برای معط آروی دواز
ده سال برزس ، سه سال و رشتی ها کرده است و چون از او نوح
در ر و مومی دوازده سال که شنیده بود صغوه صومی ، طالب شده بود
را رعقده صوف حلوه داد و بر آن جانب در از اجناس دیگری صحیح بود
که با آنکه شاه سلطان حبس به نام از فتنها روس پدراش را جفله کرده
به طر صغوه ریاضی مکرر امضا کرد و در این موقع درازبان از سوات اندام
در سه رانده در از فتنه در سور سلاطین گفته شاه را سح و در طر و
خواه بود آن صریح صانی صبر را در حقیقه بر اسرار قریب و
جدها را در حیف اسرار و حاکم از از ، معط آری در از زمان
قراس بی نظیر شد .

هنگامی که اوضاع خرابان ملت طلبان امضا کرد ، در راه اوج

اوزنک به ولایت مرو و سرخس دریشان شهر رفته در آن روز یکی مؤلف بود

سبائی که تهرجا از حقیقت احوال خراب اصفهان وقوفی ناکه بود به طبع فرماروانی
اجانه عصبی هذنا نسبت بیکی کارهای روانه یا بهت کرد که ما بین چند تن
از دلمبران نسبت خود وطنی عرصه ای بذكر داد که هرگاه امور خراسان را
به وی واگذارند شتمات صدمه تقسیم سیرساید . البته حصول يك جنس امری
در آنصورت آسان نبود و براى ملكانته سبسان بعلت جهل و اندازی همیشه مورد
استهزای بزرگان ایران و به بیواتی عرب المل بودند هم چنانکه شوایز عرب
قائمی خزیمه المل علاکت و گدا مگری گردیده شمرای هجوسه در حق
طیقات سرود قصیده غای مصعك میباشد که شرح آن طلی حصول آینه همین
داستان خواهد آمد . ما از این سوانق اعجاز آرزوی ملك محمود کار آسانی
نمودیم شتات چند بن درباری که نامهای او شیرین گاه شده بودند از
سینه را حمیدیه در آب وی نوشید هر صدمه سوار پروانه جمع کرده روانه
منهد شود و به سهسال از آن منجی کرد

ملك محمود فرمان ها و مراسلات درازان را دست آور خود ساخته
به دره سبسان مبار آورده ملکی وحده و در ب هراز - وار از سباز ملكان
و کندیان گرفته همین آمد و آنها را شواس عرب آبی که در دره آن
امرای عرب طلس می رسد و آگشوی از وحش بله های خود منجس
شده بودند ساری کرده سعید ساده قائمی بر سواهی حواهی آن ها کرده
و ما این نوع روانه سباز از ن رله ا روزگاران شهر و عاموری به
مکایه برداشت - یکی از اسباب صدمه پسر ملك محمود این بود که تکسب
اعلاعات و شناسائی اوصیای ولایت سیار اهمیت منهد حساب که در دست کسی
از گذارش کارهای اصفهان و احوال خراسان کاملاً راضی شده بزرگان و
مسئولین شهر و نهادان و دلاوران اخبار را بگو شناخته ما اگر آنان
از راه مکه ارتباط پیدا کرد در گاه و ملك محمود بحر رسیده صفت
از قوی بدر طلی برای صلح آوردنک از بر سبجوی گذشته است وصول این
خبر او را مردد رساند که اما چه روشی اختیار کند ؟ - ملك محمود احوال
خودس را از حسب پایه و مزه پس آمد کارها ما بدر قلی بك مساه منهد
و در اسم ادر چیری بیامت که و تراصلان ذقات مر انداخت مدسعته هر
آن پیدا به راه شود را اد سه کور و گردانیده روانه پسااور خازم شود

زیرا اگر او طریق رست بنگنرد و دیوان اردوی بدر رود مردم پلانش
خواهند نمود که چرا تکلیف رفته است و علاوه او نتوانست از آثار کار
قلب بدر و هواندازانش را از خود رها بید باشد .

ما بر دلایل مزبور مفک محبوبه پست بپشاور گشته در سرزن مشهور
بدم گناه سکی گرهت و از نو طاب مکلفد برای برداخت - از حایبی خود
را با اهالی شهر منبهد بکندل و تکجیت میخواند و از طرفی بدر پلر استهوان
میپوشت که اگر پرودی برای خراسانت حصیم قطعی بگیرند ما جمعی از آن
اپالت چشم پوشند . اوصاف عمومی دیدم و اول بود ناخانی یک سن به پایتخت رسید
و روز او که بصور شهر یاری مشرف شد مورد سررس و عتاب و خطابه
سخت واقع گشته شاه سلطان حسین نوبی گهت که اگر مرا بخت شد با ت گشته
نوسی بود برای جمع و در پها و ی عرسگی و را در کسارت می نهادم و
هم اکنون با به در رمان مانی ا مجکبه دربار به کاروت واری می کنند
پس از این فرمایش شاهانه بهرام آقای خواجگه سرا او را رد خود برده و جیب
کرد بگن حکیم انشی و قولدر آقاسی که هر دو با حایبی سگ خان خوساوندی
داشتند - نسبت پرداخته صدر الصدورا و ماطت بر انگه و آجود بال محمد
مافر مجلسی را واداشند که مقاباب در و روح او را رد مانده ماه حرمی
رساید و بالصله پس اوسه روز حاضر یک خان مرخص گشت و ماد جلوسه برانی
دیگر مانده آمد اسجگه کمانی از کاب (نوارده امانده) را که معنی بود
در مسجد مانده است عدم دارد - در سرمانی اوی شاه از وی پرسیده
میل نو تک شخص ما ایمان باب دامی چرا به طرف سکا - مردم واقع
شود آهم در شهر مشهد که خط آسان مد - مردمی و باب الاحرام هستند
حایبی سگ خان دیدگاس را بر آب ساشه بعاک اعداد و اس ارد ، مران
علاء را سوپیا بدم کرده بر پرا با فرمان به - امین جاه راد صواره
طرد و می اس رفته رفته و اعلای مقام معنای نوی الاحرام مسجون و در
و خاطر او را قله بظالم راهب است که معنی بد ک اجدارت در عورت و
ناید صرفه هست گشاده اند که امروز اکثر مردم صاحب لیبجوان و بررگان
صوفی مصلحه هستند من معنی - آب آرز دشمن آب - به ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا

طوری بخواهند توجیه و تپاه بکنند؛ شاه با جهره درجه گذاشته فرمود: «آیا
 هنوز هم پدر خراسان از صوفیه باقی است؟» — حاجی حرشی را برافکنده
 با صورت سخن عیسی عرض نمود: «فرمان چه فرمایشی است؟ پس این مردمی
 که در نام لال بر علیه فرمان طغرل الهی طغیان ورزیدند و حتی همین بیکگری
 بی انصاف که ملک شاه کورس کند، مگر غیر از صوفی گری آئین دیگری
 دارند؟»

شاه از شنیدن این پاسخ اروها را در هم کشیده رو به اندرون روان
 شد و مقرر گشت فردا بزرگان دوازده رسا احلاس کرده معالیه حاجی بنکشیر
 شبیه راجع باوسماع خراسان بعد از مشاوره قرار نوری بگمارده عرس میاوی
 رسانند

گدازش کارها در دربار بر همه کس معلوم بود معینا اهل اطلاع
 در این عتبه بود که کار حاجی ملک خان دشوار است بعضی تحقیقات رسمی
 خان خواهد شد که بارالیه آمده مکان خود شاه بشی گرفته از خدمات
 دولتی معروض شود - احلاس دراز که در واقع سرانجام سوراخ دولتی
 بود فردای روزی که حاجی ملک از وثیف خلاصی یافت شکیل و باریس
 متذکرانه رسیدگی کرده مراسلات و کاغذهایی را هم که از خراسان مرصه
 تحت مطالبه کرده و در سه روز لاجرای آن میاوی رسانده می
 در اینکه علت حقیقی معروضه وائی و شدرس اهالی خراسان بر علیه وی آن
 شده است که او میخواسته است دستور العمل شهشاهی را در باره اجرای عالم
 شریعت عراء و ادای ترقه صافه صوفیه طایر اصل ماننل معری سارد واز
 آخانی که اکثر بزرگان و خواص خراسانی به واز معروف هستند طعنا بر
 خلاف برحاسه علم حضار از او راضی اند و علیهذا زین احلاس که مرکب از
 علاءل صدیق و خان شرایان بهرین است حاجی ملک مان را از هرگونه
 و اجزا بر کنار داشته در عوالم خدمت گذاری و وازی آستان سلاطین
 ماسان روسید و یلک دامن شناخته است و اما حقیقت احوال خراسان را
 مراسلات حاکران مصادق شمر که از آنجمله ملک محمود سیدانی است -
 ملک معروض و خام بیانی عیای معبود صنی سان بیکگری البته از آنجا

وارد شد و چنین پیدا است که واقعاً معلوم اولی‌ها که از آنکازیم اهل طبع
 خصوصاً معبد صبی و مهندسان از است زیرا به‌جاخت و تار اوردنک مبالغ
 خطیری از مذاباب محل درناهت کرده اردوئی که دو ظاهر معصیوس نعم دشمن
 است و در باطن ایجاد اشکانات و فتنن زید آورده دره‌انسی آرا به آرد طی
 یافی مشهور و آنگارده اند و بطوری که عرایس واسله مشعر است امن اردو
 حنک اوردنک را عروان نموده ولایب سلج و باخررد را عارینه حدس‌نارتردهانان
 مکان برشش و ز که معمول رخصی تقود بوده اند و عروان اسیر دستگیر و
 با علمبران مبار و بی منی بسهد نار گشه اند مسلم است که این گروه
 حنات و انگاری داتا بر نویش اهالی و پریشانی مردم آن ماهان می
 امراد - چاکران را عقده در آب است که هر امر و طای گرجی به میت
 سپاه موحودی نایب و سرار شاهسون مدادی که سر راه وی هستند و
 مسهد شود و او نشانند تسلط کنند که در احوال ملان و مصالح عباد
 هر نوع سکو اندیشه اقدام کند

اجلاس دربار در خانه لاهه مزبور در شاهه بود که معبد صبی
 شان انگورنگی از انگاری ها و خیانت خود شرمگین گردیده طی آخرس
 عرضه نمود از خاک پای هانویی خواهش حوده است و زمان سهسالاری مشهور
 خراسان نام نادر علی امثال صادر شود و می‌العیبه مک چس کسانتی و رنگی
 را عروان بدون سرا و کفر گدازد زیرا این جوان کردی الاصل که
 از ود حال بیش ایل امار حلقی شده اند معصوم شراب و زوال‌داس
 و سرکتر و هارگری را از آزاد دستگیرک ازب برده جانیه می در
 حق عویش همیشه نجات داشته است و حال ما رسوی نظرب رشت خود
 با محبت سنی شان سازش کرده که گفته اند دره دره آچه در عرض و مسا
 است حاسر خود را همچو گاه و کهرها است و و کون سهسالاری خراسان
 را می‌کود گوئی چاکران درین ابر آستان که هر کدام بجای خود صد هامل
 در طی ملانم رکاب دارند یکباره انبیاد پلنا از سطح زمین ناسید گردیده
 اند که در شان دون نظرب و دی سررب را ان چدن خیالانی به معز
 امانه است ا

بالمجمله تا روز یکشنبه از ورود حاجی بیگ خان به اصفهان نگذشت؛ بود که خبر مأموریت فرامرز خان اشتهاد - پلانت - فرامرز خان گرجی داماد حاجی بیگ خان مزبور بود و در واقع بر ذی گرجن انتقام پدر زش از متجسسین خراسان باین سفر میرفت. حرمت فرامرز خان و صاحب اختیاری او در محله خراسان یکی از بزرگترین خیانت های درباریان و از مورخین اشتهادات شاه سلطان حسین بود که در واقع خراسان را از اصفهان نکلی معجز ساخته باج و تعدد ایران را بیاد قناد داد.

روزی که اردوی اندری وارد مشهد میشد از قریه مشهور به حرقی تا دروازه بلاصله دوفرسنگ راه بازاری تشکیل یافته بود که دیوار آن صغوف مردم بود و دکان ها جلار های پدبرائی - در هر سمت چاده حرکت های مردان جدا و تنها جفا با دف و چنگ وی و رباب به مقدم ارتو بهیبت می گفتند و مخصوصاً زینهای نجات اطراف شهر به ناعده دبرین مجود که هنوز هم معمول است رقص دستمال و مرصعا دور تر از آنها رقص بجویی میکردند و این هر دو رقص از رسوم ایرانیان پیشین است که تا اوایل مشروطیت در نجات خراسان و بعضی ولایات عراق باقی بود مگر آنکه تبدلات بی روح و تقلید بیهوده جدید آن آداب بلیجب را نابود کرده اند رقص دستمال و بجویی از رقصهای ورزشی و جنگی است و نظائر آن مابین سایر ملل آریانی اروپا و اقوام آریایی آسیا مثل گرجی ها بجویی تا اکنون معمول مانده است. عده بسیاری کلاه گوسفندی و شتر در سر راه اردو تزیینی شد و در هر قدم مجرطای هودوگستر و مندل و استند مینویخت نزدیک دروازه شهر بزرگان اهالی باستقبال اردو آمدند و بیکاریکی شخصاً دم دروازه حاضر را به آغوش کشیدند - در داخل شهر لباس تمام افراد سواره و پیاده اردو با صخر و گلادی که زت و مرد پوست پله ها می باشند از شده شده های گل زر های آنها میریختند.

روز سوم ورود ناصر مشهد در اجمن بزرگان شهر بیکاریکی خیرباد که بربار شهنشاهی عریضه نوشته فرمان سوسالاری نادر را استعدا سوود است و در همان جلسه گفتگوی لشکرکشی به مرآت و نندمار و سرکوبی طوایف

ابدالی و غلظت بیانی آمد بزور کان مشهد مشهد شده که از حیث پول و
 مهضات مایحتاج اردو را بیستاد و نادر اظهار داشت که در این صورت از
 نیز بدون استمداد از اصفهان فقط به اتکالی ساء خراسان کار ایالت قندهار
 و ولایت هرات را تصنیف کرده سرکشان را گوشه‌ها دامنه شکست اردوی
 اولی را که دربار اصفهان فرستاده چیران خواهد نمود — چند هفته گذشت
 و هنوز مردم مشهد از نتایج اردوی نادر گفتگو میکردند و بسیاری از آفرین‌بندی
 ها و طایق نصرت‌ها برجا بود و دیده و باز دیده و تبریک و تعزیت اهالی ولایات با
 سرکردهٔ فاتح جرات داشت که خبر ورود فرامرز خان بعنوان صاحب اختیار
 خراسان انتشار یافت — این خبر مانند صاعقه بر مردم اثر کرد و فی الواقع
 صورت جهت و حیرت عموم گردید — بنگلر یکی که مکسوپ حاکم نیشابور را
 واجم بموصول فرامرز خان با اردوئی عبادش از حوارهٔ شاهسون در یافت داشت
 بشن از همه کسی متعجب شد زیرا نادر می‌کرد که با وجود خدمات بزرگی که
 بتقدیم رسانیده است درباران اصفهان حتی بجز انتصاب والی جدید و عزیمت
 او را بوی نوشته نداشتند و بعلاوه از عربیت ناگهانی فرامرز خان و سعادت میر
 او در شکف بود لهذا سی نوالست دربار اکتیف آئینه خود نصیب درستی
 بگیرد و نیز بزورکات خراسان غالباً مایل بودند که نسبت باین واقعه حتی الامکان
 سخات و عارفی اخبار صادر زرا متدبب آنها با والی جدید در دنبال اغراج
 والی سابق حتما صورت شبکری و سرکشی مکرف و هیچ فرد خراسانی در
 آن اوان راضی بود که باضوات مرکزی مخالفت و درود زرا برضد مملکت
 تمام شده و چون بنگلر یکی از احساسات اصلی و عباد آنان و احترامی که به
 مقام ملی و اصول مرکزیت داشتند بهوسیله واقف بود بدانست که هرگونه تشبیه
 برطیبه فرامرز خان بی نتیجه خواهد ماند

عصر روز دوشنبه بود از ماه شوال که بنگلر یکی مصمم شد از شهر
 مشهد بی‌خبر فرار کند و برای حصول ایت مقصود « مردانگی و فتوت اندرقلی
 متوسل گشت — زیرا بابت سواری که همراه داشت بخواه نادر که در محله
 بوقان بود رفته بدون مقدمه اظهار داشت حکه چون باورد فرامرز خان چنان

ومال و آبروی خود را دوچار خطر می بینم آنحضرت از تو یاری بخواهم که مرا بجانب هندوستان روانه کنی و بالاخره پس از گفتگویی که با اوایل شب امتداد یافت بیگلر بیگی و جلالان او بحیث ابراهیم براندر تاجر وسی سوار از دوستان صومالی طایفه طبرستان گردید و از آنها با همراهی خوارجین محلی روانه سرحدات جنوبی شده سه ماه بعد صحیح و سالم بپاک هندوستان قدم گذارد .

اردوی فرامرز خان روز سه شنبه بخریة طریق وارد وهیئت مأمورین و نهائی شهر در منتهای سردی پاییم و امید از وی پیشوازی کردند — در بیخ گل خطمی که نزدیک مشهد است قدرقوی بک اینچاه سوار خصوصی خود بملاقات صاحب اختیار کابل و معر و محبت زبانی دید اما موضع رفتار ملازمین و کلاب طوری بود که مکر و فریب فرامرز خان را از دیده هوشند تاجر پنهان نیداشت فرجای روزیکه فرامرز خان باهتوان صاحب اختیاری خراسان باریک مشهد ورود کرد چو درگان ولایت را که برای نهیت ورود او وقت بوده بدینگونه مخاطب گردانید اگر میدانید چه بهتر و اگر نیدانید بدانید که مرا فرامرز گرجی میگویند که از شاهزادگان گرجستان و از نسل پاک مسلمانانم که دین حضرت عیسی را پذیرفته و بعد برسر در کشور آبادان گرج تاحدود یادکویه و یردخ (نصجویان) و مکرر بر تمام ازمستان حکومت کرده ایم . مردم گرجستان چون مطوت و سیاست ما را از عهد قدیم شناخته اند هیچگاه بافدایمی سی پرنازند که گرفتار نفروقتضیب ما شوند . شما محرابانها از واقعه عاقله هم ارشد من کرگین خان شهید که به مکر و خدعه اقله از پندار افناد قدری گسناخ شده گمان برده اید که در بار شهشاهی از شیر مردان گرج خالی مانده است لذا باحاجی بیک خان والی سابق که مردی سلیم النفس و بی آزار است رفتاری گردید که برای قوم قوناش آبرویی برچنانند و قیامه ظالم شخصاً بن امر فرمود که بسردستان و ریش سفیدان مشهد معنی گوشمال و سیاست دولت را بجهانم اما چون من مردی تازه مسلمان صدم شمار که از جمله مجاورین مرقد مطهر رضوی هستم عیالنا از قهر خود اسان بمسعم باشد که چوس آید و خطایای گذشته را نزد خود منجیده جبران نماید و گرنه بدانید که جان سارون شاهنشاه از انقبای گرجستان و دافستان تا منتهای فارس و عراق آقدر هستند که بیار پای آنها ملک خراسان را زبر خاک مدفون

سازد این راهم بگویم که در هوائم سیاست و جهالتی در حق و عروت بر خلاف
حقیقت من است و یک تعبیر طغیانیان از پرزگفت قوم کله متارها میسازم طالب
مرکز تکلیف خود را بدانند ! ...

فرامرز خان در حال سخن گفتن چهرهٔ پراز نفوذ و نفوذی بر نفوذ
گرفته بود که برای خراسانی‌ها که انتظار مهربانی و لطافت و صفا داشتند بی‌اندازه
تقرت انگیز بود. این شخص در سنگانش را پذیراوار دوخته حرف میزد و ضمن
سخن تبسمی بر لب میآورد و نوعی از کبر و نفوذ پسندهی بروز میداد که نزد اهل ذوق
و لطیفه گویند خراسانی مایه استهزاء و تمسخر میشد.

هیستکه تعلق او بیابان رسید ظیب خراسان با اشاره دیگران لب سخن کشود گفت
(جناب صاحب اخبار ! آنچه که جناب شما دربارهٔ خراسان و ریشه خود فرمودید
بلا شبهه مورث سرافرازی و میاهانت ماست — کلیتاً مردم ایالات ایران زمین
همگی با هم برادرند چنانکه گرجستانی بر قندهار و خراسان فرما فرود میشود خراسانی
هم بحکومت گرجستان و ابروان منصوب میگردد و در خیاله نظامی نسبت زبراهنگی
میوه یک درخت و شاخ یک اصله‌اند و چه بهتر از اینکه جناحالی مانند سایر
شاهزادگان گرجی از تهنهٔ ماسانین بوده دادگری و عدالت را از حضرت صبر و
انوشیروان عاقل و سایر شاهنشاهان آن سلسله یاد بگیرد و اما آنچه که درباره
شهادت مرحوم کرکین خان در قندهار و گمنامی ما مردم بیان فرمودید گویا مورد
ندارد زیرا مضمون که کرد در فتح آهنگری بشوش در دهن گردن مسکری
که شعری حایه است صدق خواهد کرد — خراسانیان که بجای خود حسی
اهالی اصلی و سکنه شهر بند قندهار هم در آن واقعه بی‌گناهند زیرا مصدر جرم
و عملاً طایفه ظلماتی است و این طایفه مثل سایر اقوام گروهی بی‌باخت گرد
مستند و تازه در این دو ساله ما میشتوبیم که آرزوی شهر نشینی افتاده‌اند لهذا
تعمیل گناه آنها بر دوش مردم شهر نشین و با مقایسه و مسائل آنان با اهالی مشهد
از تناسب خارج است — اهالی مشهد و تمام مردم ایران زمین از دولت مدوح
وصال و سر کار داران جهنمایی فقط عدالت و انصاف میطلاند — امتیحان
و حال و صیانت عرض و مومن خود را میخواهند — وجود حکومت برای قطع
یادتی ظلم از سر مظلومین است و هرگاه نمودن پادشاه مظلومین دفع حالت خود نشین

ظالم شوید تکلیف رعیت حسرت آید گزیده وقتی راه مرز خود را مسدود
 کند باشد زبان می شکند . . . و در این جمله را «ب ما این برده بود
 حکنه فرامرز خان فریاد کرد : «بید پرگونی دراز خالی من است ایضا
 شو . . . از مطنس طرح شو . . . با او ؟ سوال را این سید و اسرکش
 «حاکم جوش ، سآید و بیاید که دماغ معتدل او را ، ما او اندک جسم
 ن از پساوان بش آمدند اما حسب خودش مرخصه از در روم رفت و چون
 صاحب اختیار بر از در حشم احسن را ذرف گشت مآثر حصار هم صهرق
 شد . . . عصر آبرور در شهر ، سهور بود حکنه حید من از بروگان ، محصله
 قیام هنگامیکه از لارک خارج میشده اند اروپا کرده است . . . روز بعد صح
 رود ادرفلی ملکاتار بهمراهی پکسوز شخصی منصور والی روم و «انصاف
 در مطنس بوده اند حکنه شد حوترا ندیکونه روایت کرده است .

ادرفلی ملک وفرد آلاز شد و صاحب اختیار حظیم کرده ایستاد اما
 مشاوران او او ای بود . . . «انصاف در آوارگی او شد . . . از
 «حشم دوری مبلزید که حاکم صاحب اصرار ، به ادرفلی بیل کرد اما
 هم که سایر مواضع مکرر والی وقت و عهد و میثاقی بگذر ماه گذارده شد
 جان خود و گنایم را تکف دست پادشاهان شاه و مملکت را از بس راه
 آبروی قوم ترکس و جان و مال مردم این انااب و اجانب دادم آید حاکم شما
 مهدی که عام پادشاه نامی مساند و فاجوا مید کرد .

فرامرز خان با منتهای عصب رسید انو چه کسی عهد است و آب

عهد به بوده .

ادرفلی در این باره . . . انصاف که در این سه برصد . . . بود شاه
 با شاه این جان پاک اگر برای آوردن را دفع کردم . . . سالاری شراسان
 سر امر از شو . . . فرامرز . . . انصافی که هم حضر و هم که ، را . . . من
 عداد گشت . . . اوچه فاللی داری که نام شاه او فرار و مدارای تکلیف
 آن کسی که در میری که ، سر را شک گوید و فرار را ، غلط کرده
 است . . . در در آن حرف والی دونه گفت اولادند که هر مرد ارانی
 غایب آرا دوزد که مناه شده او سنامه کرد . . . اسم از آن مردم و شاه

همین مردم است و اینکه نو مأمور فلان خودت را تغییر بینمائی و قبول و قرار او را
 هیچ می شماری بدینکسی زیرا آنکه نس از تو نباید برست تو همچنان
 خواهد کرد ۱ و مرا آنکه میخواهی در حالیکه هرگز از شوقند اطلاع می پند می
 شود ۱ و بدست هور اردنتر چهارماری مغربی هم خوانندای ذکر شده است
 که سر راه اشراف کارها و پای عهد و پیمان است و هرگاه شما که مانند کان
 بدست می آید توان قرار و سوگند خود یا بد مانند هیچکس شما اعتماد
 خواهد کرد ۱ اگر کسی شما را بد کرد هیچ مقصودی از مقاصد شما اعلام
 خواهد کرد و وحی همه چاکران و ساهیان از دور شما کزیران و بریشان میشود
 ای جوان گریه بدان که پندشاهان و وزیران و سرداران ما این مقصد را با
 حسن نیت و ولایت اطمنان کرده جمیع کرده و ملک را باندستی عهد و پیمان
 نگهداشته اند و هرگاه ما بود امثال و چندین مرسر کار های پند می پند هرگز این
 آندی ما بحالماند شیخ شاهی قزلباش ریای استواری قرار میگرفتند آنکه هم
 امروز که مانند تو چند تن بدست شده کارها واروه کرده خرابی و ویرانی ...
 برادر خان فراد کرد پس آن احمق درد عاریگر آید به حصولی
 میکند چوب خوب استه باه آزار با ۱۱ ساعتی بد بددظنی با سرو
 پای مجروح سوار پایو بعباه خودت را بدست داده شد ۱

قبل از مطالعه اغلاط را خواہش مندیم تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۰	نوزغان	فوزغان
۳	۳	صداها	صداها
۳	۶	مصائب	مصائب
۳	۱۴	لمحجه	لہجہ
۳	۱۵	بو	بو
۷	۱۹	بیرون	بیرون چستہ
۸	۱۸	قوم	قوم
۹	۲۸	احمق ابق	این احمق
۹	۲۸	آمدہ ارقوبدی	آمدہ ایدفوری
۱۰	۱	برمن	بر سرمن
۱۰	۱۵	بیابان	بیابان را
۱۰	۱۸	سم است	سم اسب
۱۳	۲	خمیارۃ	خمبارۃ ما
۱۳	۱۲	ہمۃ	ہمۃ وقتا
۱۴	۸	گنشتہ	گنشتند
۱۵	۲	شدہ	شد
۱۶	۵	اشخاصی	اشخاص ورا
۱۶	۲۰	رنج	رنج .
۱۶	۲۲	چندہ تاربتی	چندتار ریش
۱۷	۱۰	آن لحظہ	تاآن لحظہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷	۲۱	بدو انعد	بدوانند
۱۸	۲۰	قرلباش	چراغ قرلباش
۱۹	۱	نگشت	نگذشت
۱۹	۱	کاروان	گیاوان
۱۹	از سطر ۷ بند سوم - اوضاع مشهد ۹		
۱۹	۱۳	ساحه	ساخته بودند
۲۰	۲	بشج	وینج
۲۰	۲	دست کلیددار	دست همه کلیددار
۲۰	۸	رحمت	حمیت
۲۲	۱۱	سرگرائی	سرگردانی
۲۵	۲	لزگرو	لزگی که
۲۵	۱۴	بیم	از بیم
۲۶	۹	این که	این زن که
۲۶	۱۶	مانده را	مانده تر
۲۸	۶	این محله	این دو محله
۲۸	۱۱	ولامت	ولانات
۳۱	۳	شما و جناب	و جناب شما
۳۲	۳	فرورفته	فرو رفته
۳۳	۸	خواهد شد	خواهد شد
۳۵	۸	تثك	تثك
۳۵	۱۷	لااله الا الله	لااله الا الله

موضوع	سطر	صفحه
پیشتر	۲۹	۳۵
عراقی	۴	۳۲
ساد	۲۱	۳۲
منشیان	۳	صفحه ۵۰ سطر ۳
حواس	۱۶	صفحه ۵۰ سطر ۱۶
پادشاه خدمت	۸	صفحه ۵۶ از سطر ۸

اداره آژانس مطبوعات

تهران - ایران

همه گونه رجوعات معارفی را از ولایات و خارجة ایران با سرعت و دقت

انجام میدهند و نمایندگی خرید و مجلات را در تهران یا ایران با قسمتی

از ایران عمده دار مسعود و هر روز روزنامه و مجله را بوسیله این اداره

میتوانید مشترکینمده با اطلاعاتی از آنها بدست بیاورید . هر قسم اطلاعات

معارفی مجاناً داد میشود آدرس کسی و ناگرافی -

تهران - آژانس مطبوعات

تاریخ ایران اقتصادی تألیف همین مؤلف را در دو جلد قیمت چهارده
قران از کتابخانهای مهم میتوانید بدست بیاورید و نیز داستان
شهر بانو که هر فرد فارسی شناس آنرا دوست دارد جداگانه منتشر شد

بهترین سیکارت موازے منازة نایب - میدان ...

طعمه آزرده گمان جیان باب همان کجا